

■ **سمانه صادقی**

موسم اکنون – که مصداق با صدمین سالروز کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ است – فرصتی مغتنم برای بررسی پاره‌ای از نکات مهم، درباره این رخداد به شمار می‌رود. تشکیک در نوع و میزان دخالت دولت انگلستان در این کودتا، در عداد این دست نکات قلمداد می‌شود. در این باره با مهندس علی اکبر رنجبر کرمانی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران به گفت‌وگو نشستیم.ایم که نتیجه آن، در پی می‌آید. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■■■

نقش دولت انگلیس در بر کشیدن رضاخان چه بود؟ چرا به گفته سلطنت‌طلبان، رضاخان به‌صورت خودمختار و با توجه به شرایط کشور، تصمیم به کودتا گرفت؟

به نام خدا. این حرف که رضاخان آدم مستقلی بوده، کاملاً دروغ است. حتی اسناد انگلیسی هم حکایت از این دارند که انگلستان در بر کشیدن رضاخان نقش کلان داشته است. امروزه عده‌ای که سواد کافی ندارند، اما غرض دارند، می‌خواهند با تعریف و تمجید از رضاخان و دوران پهلوی، خشم، دشمنی و قساوت خودشان را با جمهوری اسلامی نشان بدهند. حتی یکی از به اصطلاح روشنفکران که کتابی هم درباره رضاشاه نوشته و آن را خارج از ایران چاپ کرده (برای اینکه یک مقدار پروپاگاندا و تبلیغات کند، گفته چون نگذاشتند این کتاب را در ایران چاپ کنم، خارج از ایران چاپ کردم) اخیراً در یک منظره ادعا کرده دولت انگلیس در بر کشیدن رضاخان، نقشی نداشته است! حال از ایشان باید پرسید سندان برای این ادعا چیست؟ چون این یک دروغ بسیار بزرگ است. نه فقط در اسناد سفارتخانه‌های دیگر کشورها، بلکه از درون وزارت خارجه انگلستان و دیگر نهادهای انگلیسی، اسناد کافی برای انگلیسی‌بودن کودتای رضاخان، به‌دست آمده است. سیروس غنی که سال‌ها پیش کتاب «برافتادن قاجار و بر آمدن رضاشاه» را نوشته است و این روشنفکر فعلی از روی کتاب او مطالبش را کپی کرده و در کتابش آورده و رسماً در کتابش قبول کرده است که رضاخان را انگلستان بر سر کار آورد! یکی دیگر از اسناد وابستگی رضاخان سردار سپه به انگلستان، خاطرات ژنرال آیرونساید افسر انگلیسی و طراح اصلی کودتای ۱۲۹۹ است. آیرونساید در خاطراتش می‌نویسد: «تصمیم گرفتیم درباره شرایط واگذاری دیویزیون قزاق، بی‌پرده با رضاخان صحبت کنیم... با رضاخان صحبت کردم و او را به طور قطعی، به فرماندهی قزاق‌ها گماردم، او مرد رو راستی است و دو شرط او گذاشتیم... رضاخان هم به من قول داد که به خواسته‌های من عمل کند...» بعد هم رضاخان را دست افسر انگلیسی دیگری، به‌نام کلنل اسمایت بر سرپر. در کتاب اسناد تاریخی انگلیس به این موارد، هم، پیوند تنگاتنگی با رضاخان دارد. علاوه بر این موارد، شما اگر کتاب خاطرات روزانه عین‌السلطنه را بخوانید، می‌بینید که او نیز از نزدیک، شاهد روابط رضاخان و آیرونساید بوده است. توضیح بدهم که کلنل‌های ایران، آن زمان تحت سرپرستی انگلستان بودند. البته اساساً نیروی قزاق، نیرویی بود که وابسته به روسیه تزاری بود، ولی پس از آنکه در روسیه انقلاب کمونیستی روی داد، انگلیس‌ها از ترس آن‌که بکنند یکباره کمونیسم به ایران هم سرایت پیدا کند، خودشان سرپرستی نیروهای قزاق ایران را برعهده گرفتند.

غیر از منابعی که پیش‌تر به آن اشاره کردم، اسناد بسیار روشنی در خصوص انگلیسی‌بودن کودتای رضاخان، در وزارت خارجه آمریکا وجود دارد. حتی در بین این اسناد، نامه‌ای از ژنرال دیکسون -از دست‌اندرکاران اصلی کودتا ۱۲۹۹ که فرمانده نیروهای انگلیسی مستقر در شهر قزوین که در همان زمان رضاخان و افراد تحت امرش، در آنجا ساکن بودند- به انگرت، کاردار سفارت آمریکا موجود است. در این نامه دیکسون به صورت دقیق و جزئی، از روابطش با رضاخان پرده برمی‌دارد و می‌نویسد: «زمانی که به قزوین رفتم در دیدار با کلنل اسمیت، وی اقرار کرد که او نیروهای قزاق را سازماندهی و به سمت تهران اعزام کرده است. وی همچنین اعراف کرد سفارت بریتانیا در تهران کاملاً از این جریان باخبر بوده است. وی از دخالت آقای ترمین چیزی نگفت اما اعراف کرد که اسماרט در این قضیه بی‌تأثیر نبوده است... تلاش‌های من برای ده هر گونه دخالت در کودتا، با بن‌بست مواجه شد و عموم مردم ایران معتقدند این یک کودتای انگلیسی است! این نتیجه‌گیری از دواصل نشئت می‌گیرد. اول اینکه شمار زیادی از نیروهای قزاق به صورت مخفی از قزوین به تهران حمله کردند؛ قزوین شهری است که افسران انگلیسی در آن مستقر هستند و مردم ایران از این مسئله متعجب بودند که این تعداد نیروی قزاق چگونه توانستند بدون اینکه توجه انگلیسی‌ها را به خود جلب کنند از قزوین خارج شوند. این در حالی است که سه ماه پیش، زمانی که افسران کلنل بودند به همراه شمار بسیار اندکی از قزاق‌ها به سمت تهران حرکت کنند اما بریتانیا به سرعت متوجه شد و حرکت آنها را عقیم گذاشت. دومین مسئله‌ای که شک مردم ایران را برانگیخته این است که پوتین قزاق‌هایی که تهران را فتح کردند از انبار مهمات انگلیس در قزوین تأمین شده است...» در کتاب «از قاجار به پهلوی» که آقای مجد براساس اسناد وزارت خارجه امریکا نوشته، این نامه مفصل ژنرال دیکسون به انگرت، در صفحات ۱۶۰ تا ۱۶۴ آمده است. این سند امریکایی از آن جهت اهمیت دارد که دولت امریکا در زمان وقوع کودتا، چندان منافع ویژه‌ای در ایران نداشته است. بنابراین اگر نبود هیچ سندی همین نامه ژنرال دیکسون به انگرت که در وزارت خارجه امریکا موجود است، برای اثبات انگلیسی‌بودن رضاخان و نقش اصلی انگلستان در برقراری سلطنت پهلوی و بیرون راندن قاجار، کفایت می‌کرد.

به خاطرات ژنرال آیرونساید اشاره فرمودید. این خاطرات چه میزان قابل استناد است؟ چه اینکه برخی آن را معتبر نمی‌شمارند؟

تمام کسانی که می‌گویند این خاطرات جعلی است، هیچ



«۳ اسفند ۱۲۹۹، کودتای ملی یا کودتای انگلیسی؟»

در گفت‌وشنود با علی‌اکبر رنجبر کرمانی

انگلیس راه کودتا را برای جبران قرارداد ۱۹۱۹ برگزید

سند و مدرکی برای اثبات این ادعایشان ندارند. این افراد کسانی هستند که اخیراً سر و کله‌شان پیدا شده است و الا تا قبل از اینکه طرفداری از پهلوی با انگیزه مخالفت با جمهوری اسلامی مد بشود، هیچ‌کس منکر اصالت این خاطرات نبوده است. همچنین اول از همه خود انگلیسی‌ها باید بگویند این خاطرات جعلی است. علاوه بر آن این خاطرات در دوره پهلوی، چاپ شده و دهنده‌ولی چنین امری اتفاق نیفتاد و حتی همان‌طور که اشاره کردم، سیروس غنی که از طرفداران رضاخان و فرزندش محمدرضا بوده در کتابش منکر اصالت خاطرات ژنرال آیرونساید نشده است. لذا شما باید از کسانی که می‌گویند خاطرات ژنرال آیرونساید جعلی است، بخواهید که توضیح دهند دلیل و مدر کشان برای چنین ادعایی چیست.

با توجه به اینکه دولت انگلیس بسیاری از دولتمردان و رجال ایرانی قاجار را تحت نفوذ خود داشت، چرا درصدد ایجاد کودتا و صرف هزینه برای آن برآمد؟

برای پاسخ به این سؤال، باید ما مقداری بر گردیم به زمانهای که کودتا در آن انجام شد و آن دوره را بررسی کنیم. در آن دوره، تازه انقلاب مشروطیت انجام شده بود. لذا مثل تمام انقلاب‌ها، کشور یک مقدار دچار هرج و مرج شده و ناامنی به‌وجود آمده بود. از سوی دیگر یک‌سال و نیم پیش از کودتا، قطعی بزرگی هم در ایران پیش آمد که همرا با شیوع آنفلوآنزا، کشتار وسیعی از مردم ایران را در پی داشت. بدتر از این هرج و مرج و قطعی، جنگ جهانی اول بود، چون با آنکه کشور ما در آن واقعه بی‌طرف بود ولی نیروهای جنگی چهار کشور آمدند و در خاک ما شروع به جنگیدن کردند. از همه مهم‌تر با انقلاب کمونیستی در روسیه، همان‌طور که ناگهان وضع جهان دچار تغییر شد، ایران یک موقعیت خاص پیدا کرد. چون در شمال ایران یک قدرت بزرگ کمونیستی و تازه‌تأسیس ایجاد شده بود و این مسئله برای انگلیسی‌ها بسیار بااهمیت بود. چون آن زمان پاکستان هنوز به‌وجود نیامده و ما از طریق هندوستان که مستعمره بریتانیا بود، با انگلیس همسایه بودیم. بنابراین با توجه به این شرایط هر آن انتظار می‌رفت که ایران به هرج و مرج و ناامنی موجب شود که کمونیست‌ها در ایران نفوذ کرده و از آن طریق به هندوستان راه یابند و آنجا به چنگ کمونیسم بیفتد. لذا منافع انگلستان آن موقع ایجاب می‌کرد که یک دولت قوی مرکزی ایجاد شود که بتواند از کیان ایران در برابر کمونیسم دفاع کند

وقتی روند به قدرت رسیدن رضاخان، به ویژه دوران نخست‌وزیری‌اش را مرور کنید، می‌بینید که تماماً با فشار و ارباب نظامی بوده و توده مردم، هر روز علیه‌اش در برابر مجلس، مسجد سپهسالار و بازار، تظاهرات شدید می‌کردند! این فرد چگونه مصلحی بوده که مردم همان دوران هم، او را نمی‌خواستند؟ گیریم به قول عده‌ای، مردم نادان بودند! آیا به میلیون وقت از قبیل آیت‌الله مدرس هم، می‌توان چنین نسبتی داد؟

گفت‌وگو

گفت‌وگو: ۸۸۴۹۸۴۳۳



د

انگلیسی‌ها برای تسلط بر ایران، ابتدا به فکر بستن قرارداد با وثوق الدوله افتادند. هر چند که این قرارداد با مخالفت ملیون ایران، به سرانجام نر رسید و انگلستان نتوانست کاری از پیش ببرد. بعد از شکست قرارداد ۱۹۱۹، بهترین و راحت‌ترین شیوه برای انگلستان، این بود که با یک کودتای نظامی، مردم ایران را بفریبد و به آنها امید دهد که قرار است همه چیز سامان یابد! هر چند که مردم ایران هیچ‌گاه نسبت به رضاخان و کودتای او، چنین فکری نکردند

یکسری برنامه‌های اصلاحی (به اعتقاد خودشان) متجددانه داشتند. آنها تصور می‌کردند اگر فرد قوی چون رضاخان را تقویت کنند، آلت دست هندوستان بوده و می‌توانند برنامه‌های اصلاحی‌شان را از طریق او پیش ببرند، اما بعد از اینکه رضاخان با کمک و حمایت آنها بر سر کار آمد و بر همه چیز مسلط شد، به همه ثابت کرد که آن دیکتاتور مصلحی که اینها در پی آن بودند، نیست. او یک خودکامه اراذل و اوباش است نه یک دیکتاتور منورالفکر و یک مستبد مصلح.

بابت همین مسئله بود که رضاخان پس از پادشاهی، همراهان خودش را از صحنه حذف کرد؟

بله. دیکتاتورها مخصوصاً دیکتاتورهایی مثل رضاخان که می‌دانند چطور توسط عامل خارجی سر کار آمده‌اند، به همه کسانی که در روی کار آمدنشان کمک کرده‌اند، ظنین هستند. به همین خاطر رضاخان تصمیم گرفت تیمور تاش، داور با سر اداسعد بختیاری و دیگر کسانی که به‌او در به سلطنت رسیدنش کمک کرده بودند، را از بین ببرد. این حذف به‌خاطر آن بود که کسی اسرار را افشا نکند و بالاتر از آن همین افراد یک‌وقت تصور می‌توانند با کمک سفارتخانه انگلستان یا سفارتخانه‌های خارجی دیگر، پادشاه شوند و زیر دم او را برویند و علیه او توطئه کنند. لذا برای اینکه مدعی برای آینده سلطنت غیر از فرزندش نداشته باشد و خودش با خیال راحت سلطنت کند، یکی یکی کسانی که به او کمک کردند را از صحنه خارج کرد. این هم یکی دیگر از جنایات بزرگ و ناجوانمردی‌های این مرد است.

این روزها هم عده‌ای قصد دارند از رضاخان، چهره دیکتاتوری مصلح بسازند که در آن روزگار بهترین گزینه برای اداره کشور بوده است. واقعاً رضاخان بهترین گزینه برای پیشرفت و بهبود اوضاع کشور بود؟

امروز عده‌ای از ماجرای ۱۰۰سال پیش طوری صحبت می‌کنند که گویی بهترین گزینه رضاخان بوده است. این عده به جای این‌گونه صحبت‌ها باید بروند و ببینند چه‌دهای سیاسی که در زمان کودتا، حضور داشته و تجربه سیاسی چندساله در مشروطیت داشته‌اند و مردمی که از نزدیک شاهد به سلطنت رسیدن رضاخان بوده و ۲۰سال اختناق حاکمیت او را تحمل کردند، درباره رضاخان چه گفته‌اند. نه مثل یک آقای روشنفکری با انگیزه‌های سیاسی و برای اسم در کردن و اینکه مردم به او بگویند به‌به چه آدم روشنفکر و نادانی است، حرف بیاویز یا بگوید! انگلیسی‌ها به وسیله رضاخان، در ایران کودتا کردند و از روز اول، میلیون واقعی ایران با این کودتاچی مخالف بودند. تمام روند به قدرت رسیدن رضاخان و قبل از پادشاهی، نخست‌وزیری‌اش را شما مطالعه کنید، می‌بینید تماماً با فشار و ارباب قونظامی و قزاق‌ها بوده و توده مردم هر روز علیه‌اش، جلو مجلس و در بازار و مسجد سپهسالار تظاهرات شدید می‌کردند. حال این چطور مصلحی بوده که مردم همان دوران هم او را نمی‌خواستند؟ گیریم به قول عده‌ای مردم نادان بودند که با رضاخان مخالفت می‌کردند، آیا به میلیون وقت از قبیل شهید آیت‌الله مدرس هم، می‌توان چنین نسبتی داد؟ چون اینها همگی افرادی باسواد بودند که از علم سیاست هم سر درمی‌آوردند. حال این فرد سر کار آمد و ۱۶سال سلطان و خودکامه ایران بوده است. وقتی کسانی چون پیر کبیر، بیسمارک یا ناپلئون رفتند پشت سرشان یک چیزی گذشت اما وقتی که رضاشاه از ایران رفت، از نظر بهداشت و آموزش، ایران همانی بود که در ادوار قبل از رضاشاه بود. در رضاشاه هیچ خدمتی به کشور نکرد. اگر هم اتفاقی افتاده پیش از رضاشاه، آن اتفاق به صورت بهتری در حال رخ دادن بوده است. مثلاً اگر دانشگاهی در دوران رضاشاه وجود داشته، خوشب پیش از آن وجود داشته است.

از جمله مسائلی که بسیار درباره آن صحبت می‌شود، تأسیس دانشگاه و ساخت راه‌آهن توسط رضاخان است.
بارها گفتم که به دروغ می‌گویند رضاخان دانشگاه در ایران ساخت. دانشگاهی که رضاخان به‌وجود آورد، در واقع تجمع یک‌سری دانشکده‌هایی بود که در دوره‌های قبل ساخته شده بود. مسئله ساخت راه‌آهن توسط رضاخان هم همین‌طور است. مگر وثوق‌الدوله جای رضاخان بود، اجازه ساخت راه‌آهن نمی‌داد؟ مگر مشروطه‌چی‌ها با ساخت راه‌آهن در کشور مخالف بودند؟ قبل

بودند که انتخابش کردند. در عین حال اگر به‌خاطرات شخصی به‌نام اردشیر رپیورت (عامل برجسته سرویس اطلاعاتی- جاسوسی انگلستان که اصالتاً از رزشتیان هندوستان بوده و در قضایای مشروطیت یکی از دست‌اندر کاران است مراجعه کنید، می‌بینید که تقریباً از دو سال قبل از کودتا ۱۲۹۹ با رضاخان دوست بوده و او را زیر نظر داشته است. لذا این فرد به عنوان عامل انگلیس بعد از اینکه مدتی با رضاخان کار کرده و آشنا شده، او را برای کودتا انتخاب کرده است.

اسناد از تباط رپیور تر و رضاخان موجود است؟

بله، اسناد بسیار زیادی از این ارتباط موجود است. اگر جلد دوم کتاب «جستارهایی از تاریخ معاصر ایران» نوشته عبدالله شهپازی را که تکمله‌ای است بر خاطرات فروست، مطالعه بفرمایید، می‌توانید اسناد مربوط به ارتباط رضاخان با اردشیر رپیورتر را مشاهده کنید. اردشیر رپیورتر در خاطرات خود آورده است: «شب‌ها می‌نشستم تا نصف‌شب برای رضاخان از تاریخ ایران می‌گفتم و او را به ایران باستان علاقه‌مند می‌کردم.» حتی او جمله‌ای درباره رضاخان دارد که بسیار جالب توجه است: «این مرد سواد درست و حسابی ندارد، ولی بسیار باهوش است و هر حرفی به او بزیند، فوراً می‌گیرد. دو زبان می‌داند: ترکی و روسی و به هر دو زبان به روانی فحش می‌دهد!» لذا می‌بینید برای اینکه بعدها کسانی نتوانند با تحریف تاریخ، مدعی استقلال رضاخان در قضیه کودتا شوند، این صحبت‌ها همگی دقیق در تاریخ ضبط شده است.

چطور کسانی که در پی برقراری حکومت مشروطه در ایران بودند، یکباره به حمایت از رضاخان و حکومت استبدادی پرداختند؟
همه مشروطه‌خواهان، جزو حامیان رضاخان بودند. وقتی رضاخان وزیر‌ایش را شما مطالعه کنید، می‌بینید یک گروه مشروطه‌طلبان واقعی که در رأس آنها شهید آیت‌الله مدرس بود، گروه دیگر هم کسانی بودند که از قبل در مشروطیت هم تندروی کرده و در رأس آنها کسانی مثل تقی‌زاده، حسین‌قلی‌خان نوباب و میرزا کریم‌خان رشتی بودند. این عده در تندروی می‌خواستند یک‌شبه ایران را انگلستان کرد و مجلس ایران را مجلس لندن کنند. همین افراد بعد از اینکه مشروطه را به شکست کشاندند، مبلغ این مسئله شدند که ایران احتیاج به یک مرد قوی همچون ناپلئون بناپارت، بیسمارک یا پتر کبیر دارد که بیاید و به هرچ‌ومرج کشور پایان بدهد. به همین خاطر زمانی که در ایران کودتا شد، این افراد کنار رضاخان قرار گرفتند. عده دیگر هم جوانان روشنفکری بودند که



رضاخان در جمع مقدسینمجلسطاهمیان. در میان افسران و فرماندهان روسی و ایرانی

از اینکه رضاشاه بر سر کار بیاید، ایران در نقاط مختلف ۳۵۰ کیلومتر راه‌آهن داشت. لذا کشوری که با شرایط بد و نفوذ بیگانه، صاحب ۳۵۰ کیلومتر راه‌آهن شده بود، می‌توانست باقی آن را هم بسازد. چون کسی در ایران مخالف ساخت راه‌آهن نبود. از طرفی ساخت راه‌آهن هم به تنهایی مشکلی از مشکلات ایران را حل نکرد چراکه همان زمان کشور مصر که نیمه مستعمره و تحت‌الحمایه انگلستان بود، کیلومتر راه‌آهنش خیلی بیشتر از ایران بود. لذا با طرح چنین مسائلی نمی‌توان گفت رضاخان باعث پیشرفت ایران شده است. باید دید سطح زندگی مردم ایران قبل و بعد از رضاخان چطور بوده است. طبق اسناد وزارت خارجه امریکا و کتاب «شهریور ۲۰» آقای دکتر مجد که خدمت ترجمه کردم، در آخرین سالی که رضاخان پایش را از ایران بیرون گذاشته، ایران از نظر اقتصاد وضع فلاکت‌باری داشته است. وزیرمختار امریکا در گزارش خود می‌نویسد: «رست است که در حال حاضر تعلیم و تربیت در ایران روی کاغذ رایگان است، اما یک امر شیک و لوکس حساب می‌شود و کسی نمی‌تواند فرزندش را مدرسه بگذارد.» یعنی وضع مالی مردم ایجاب نمی‌کند فرزندانشان را به مدرسه بفرستند. یکی دیگر از دروغ‌ها این است که می‌گویند رضاخان امنیت را در ایران برقرار کرد. شما اگر گزارش‌های ژاندارمری آن زمان را بخوانید، گزارش‌هایی که جسته و گریخته در اسناد سفارتخانه‌ها و خاطرات خارجی‌ها و حتی در کتاب «شهریور ۲۰» آقای مجد هم آمده، می‌بینید که چقدر راه‌های ایران در آن دوران ناامن بوده است. حتی من الان کتاب خاطرات فردی را در دست و پرایش دارم که مدتی نماینده مجلس و عضو مجلس پنجم مؤسسان بوده (همان مجلسی که رضاخان را پادشاه کرد) و چند سالی فرمانداری فیروز آباد فارس و دیگر جاها را داشته است. این فرد در خاطراتش بسیار از ناامنی راه‌های استان فارس گفته و اینکه حتی اموالش را هم راهزنان دزدیده‌اند! غیر از او یکی از مأموران سیاسی سفارت امریکا که در دوران سلطنت رضاخان، مسافرت دو، سه ماهه‌ای در سطح ایران داشته، نیز چندین مورد راهزنی را گزارش کرده است. از طرفی طرفداران رضاخان و رژیم پهلوی، همواره سعی می‌کنند سرکوب عشایر به‌دست او را یکی از قهرمانی‌های رضاخان جلوه دهند و بگویند چون ایران داشت از هم می‌پاشید، رضاخان آمد و حکومت مرکزی ایران را تقویت و از پراکندگی آن جلوگیری کرد. این یک دروغ تاریخی است. چون وحدت سرزمینی و ملی ایران هیچ‌گاه از جانب عشایر در خطر نبوده؛ عشایر ماحضتی رای دولت مرکزی ایجاد نمی‌کردند و همواره مطیع بودند و نقش‌های سیاسی بسیار مثبتی هم در تاریخ داشتند. از جنبه سیاسی، در فتح تهران و نجات کشور از دست مستبدین و محمدعلی شاه قاجار و برقراری مجدد مشروطیت، ایل بختیاری نقش اساسی و درجه اولی را بازی کرد. بعد از آن هم رهبران ایلات در تعامل مثبت با دولت مرکزی قرار داشتند و هیچ‌گاه علم نافرمانی را برنمی‌راشتند و نخواستند قطعه‌ای از خاک ایران را جدا کنند.

آزادی بیان پس از بر سر کار آمدن رضاخان، چه تفاوتی با دوران گذشته پیدا کرد؟

همان‌طور که شهید مدرس هم می‌گویند قبل از کودتا همه احزاب در ایران آزاد بودند و تمام روزنامه‌ها بدون سانسور فعالیت می‌کردند. آزادی بیان و فعالیت سیاس به مثل کشورهای اروپایی در ایران برقرار بوده است، اما بعد از کودتا چه شد؟ در این دوره اختناق به نحوی در کشور حاکم شد که شما اگر روزنامه اطلاعات - روزنامه رسمی رژیم رضاخان - سال ۱۲۰۷ را ورق بزنید، می‌بینید با روزنامه اطلاعات سال ۱۳۱۹ هیچ فرقی نمی‌کنند. مقابل این روزنامه یک‌سری عبارات چاپی در تمجید و چاپلوسی از رضاخان و اخبار بی‌اهمیت سیاس به‌طور مثال، خود من بارها پیش آمده وقتی روزنامه اطلاعات آن دوره را ورق می‌زنم، متوجه سال آن نشوم. در آن دوران علاوه بر اختناق، کشتار مردم بی‌گناه و سرکوب عشایر خدمنگزار و مرزبان ایران هم در دستور کار بوده است. حال به فرض رضاخان راه‌آهنی هم ساخته، مگر وقتی می‌خواهیم کار‌کرد یک نفر را از رایی کنیم، نباید در کل او را مورد رازبانی قرار دهیم. آیا انجام چنین جنایاتی می‌ارزیده که بعد بگویند در عوض راه‌آهن ساخت؟!

در پایان بفرمایید موضع رضاخان نسبت به کودتا پس از وقوعش چه بود؟

همان‌طور که پیش‌تر گفته‌ام، رضاخان چون بی‌سواد بود، این کودتا احتیاج به یک عامل سیاسی باسواد و کارگشته داشت. کسی که با محافل سیاسی و سفارتخانه انگلیس در ارتباط باشد. به هر حال انگلیسی‌ها، سیدضیا را به عنوان عامل سیاسی و باسواد کودتا انتخاب کردند. اما سه ماه پس از کودتا، به‌خاطر اختلافاتی که سیدضیا با رضاخان بر سر به‌دست گرفتن قدرت تمام امور پیدا کرد- شاید هم به اشاره انگلستان- استعفا داد و از صحنه سیاسی کنار رفت. یک‌سال پس از رفتن سیدضیا، عده‌ای چون نمی‌توانستند مستقیماً به رضاخان به عنوان عامل کودتا فحش بدهد، در نبود او شروع به فحاشی کردند و دنبال عامل کودتا گشتند که کودتا عجب چیز مزخرفی بود. عاملش کی بوده؟ این واکنش‌ها سبب شد رضاخان در اوایل سالگرد کودتا، با صراحت و افتخار مسئولیت آن کودتا را شخصاً بر عهده بگیرد و طی بیاتیه‌ای که در روزنامه‌ها چاپ شد، بنویسد: «یا با حضور من، مسبب حقیقی کودتا را نجیس کردن، مضحک نیست؟»